

غرب زدگی

جلال آل احمد

www.ketab.ir



www.ketab.ir

-
- | | |
|----------------------|---|
| سرشناسه: | آل احمد، جلال ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸. |
| عنوان و نام پدیدآور: | غرب زدگی / جلال آل احمد. |
| مشخصات نشر: | تهران: انتشارات مجید، ۱۳۸۶. |
| مشخصات ظاهری: | ۱۹۲ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م. |
| شابک: | 978 - 964 - 453 - 070 - 8 |
| وضعیت فهرست نویسی: | فیا |
| موضوع: | ۱. غرب زدگی. ۲. ایران - تأثیر غرب.
۳. روشنفکران - ایران.
۴. ایران - زندگی فرهنگی. |
| رده بندی کنگره: | الف. ۱۳۸۶ ۲۱۷ ت / ۶۵ DSR |
| رده بندی دیویی: | ۹۵۵ / ۰۰۴۴ |
| شماره کتابشناسی ملی: | ۱۱۳۱۲۳۷ |
-



نشر به سخن



انتشارات مجید

غروب زدگی

جلال آل احمد

چاپ دهم، تهران، ۱۴۰۲ ه. ش.

۵۰۰ نسخه

نسخه پردازی و آماده سازی: گروه تولید انتشارات مجید

لیتوگرافی مهر، چاپ و صحافی تاجیک

طرح جلد: احمد قلیزاده

شابک: ۸ - ۰۷۰ - ۴۵۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

همه ی حقوق محفوظ است.

آدرس دفتر: انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۴۹۱۵۸۸ - ۶۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۹۷۸۴۵۳

www.majidpub.com

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	شانزده تَن
۱۷	پیش درآمد
۲۳	طرح یک بیماری
۳۷	نخستین ریشه‌های بیماری
۵۱	سرچشمه‌ی اصلی سیل
۶۷	نخستین گندیدگی‌ها
۸۱	جُنگ تضادها
۱۰۱	راه شکستن طلسم
۱۲۱	خری در پوست شیر، یا شیر علم؟
۱۳۵	اجتماعی به هم ریخته
۱۴۹	فرهنگ و دانشگاه چه می‌کنند؟
۱۶۵	کمی هم از ماشین زدگی
۱۸۵	اَقْتَرَبْتُ السَّاعَةَ

مقدمه

زندگی هنری جلال را باید در دو مقطع مورد ارزیابی قرار داد: یکی دوری جوانی و به تبع آن، دوره‌ای که از نظر سیاسی گرایش به گروه‌های چپ دارد و در این هنگام افکار خود را در قالب نوشته‌هایش می‌ریزد و خط‌مشی فکری خود را در آثارش نشان می‌دهد. دوم زندگی جلال از هنگامی آغاز می‌شود که او بعد از شکست سیاسی و سقوط به میانه و نوشتن سفرنامه‌اش موسوم به «خسی در میقات»، از افکار و اندیشه‌های گذشته‌اش نه تنها فاصله می‌گیرد، بلکه آن‌ها را طرد و مردود اعلام می‌کند.

به‌طور کلی، نوشته‌های جلال را باید در پنج دسته‌ی مجزا طبقه‌بندی کرد:

- ۱- داستان‌ها؛ مانند «مدیر مدرسه»، «زن زیادی»، «نفرین زمین» و....
- ۲- سفرنامه؛ مانند «خسی در میقات».
- ۳- مقاله‌ها؛ مانند «ارزیابی شتابزده»، «هفت مقاله»، «سه مقاله‌ی دیگر»، «کارنامه‌ی سه‌ساله» و «غرب‌زدگی».
- ۴- ترجمه‌ها؛ مانند «قمارباز» از داستایوسکی، «سوء تفاهم» از آلبرکامو، «دست‌های آلوده» از سارتر و....
- ۵- تکنگاری‌ها؛ مانند «اورازان»، «تات‌نشین‌های بلوک زهرا»، «جزیره خارک دُر» یتیم خلیج فارس».

اما «غرب‌زدگی» از دو جنبه بسیار حایز اهمیت است: اول آن‌که این کتاب باعث شد که بسیاری از نویسندگان معاصر و بعد از جلال تأثیر بسیاری از آن

بگیرند. گرچه عده‌ای هم به آن انتقادهایی گاه درست و بجا نیز وارد کرده‌اند؛ اما به‌طور کلی نمی‌توان تأثیر نویسندگان هم‌عصر و بعد از جلال را از این مقاله‌ی نسبتاً طولانی‌اش انکار کرد. دومین اهمیت این کتاب از نظر تحول نثر معاصر فارسی است؛ زیرا «غرب‌زدگی» سرآغاز دوره‌ی چهارم نثر معاصر و مبدأ آن است. دوره‌ی چهارم نثر معاصر یعنی دهه‌ی ۴۰ تا ۵۰ است که تاکنون نیز ادامه یافته است.

دوره‌های نثر معاصر فارسی بدین قرار است:

- ۱- نثر دوره‌ی مشروطیت
- ۲- نثر سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵
- ۳- نثر سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۴۰
- ۴- نثر سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰

ما قصد توضیح تحول نثر معاصر فارسی را نداریم؛ اما همین قدر لازم است که برای دانستن اهمیت این کتاب جلال بدانیم که «غرب‌زدگی» به‌تنهایی آغازگر یکی از این دوره‌های حساس تحول نثر فارسی است.

در «غرب‌زدگی» جلال پس از آن‌که منظور خود را از غرب و شرق توضیح می‌دهد، می‌گوید که منظور از غرب در نظر او کشورهایی هستند که ماده‌ی اولیه را از کشورهای عقب‌افتاده یا در حال رشد می‌گیرند و مصنوعات خود را به‌همین کشورها می‌فروشند. آن‌گاه موضوع بحث خود را چنین شروع می‌کند:

«تنها نکته‌ای که می‌توان همین‌جا آورد، این‌که به این طریق، شرق و غرب در نظر من دیگر دو مفهوم جغرافیایی نیست. برای یک اروپایی یا آمریکایی، غرب یعنی اروپا و آمریکا و شرق یعنی روسیه‌ی شوروی و چین و ممالک شرقی اروپا. اما برای من، غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی؛ بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب، یعنی ممالک سیر و شرق، یعنی ممالک گرسنه.»

بعد از آن‌که به موشکافی و تقسیم غرب و شرق می‌پردازد، معتقد است که

زمانه به گونه‌ای درآمد که رشد سیاسی جامعه آن قدر بالا رفته که دیگر نه در غرب می‌توانند مردم را از کمونیسم و نه در شرق از بورژوازی و لیبرالیسم بترسانند و حتی شاهان نیز در ظاهر وجهه‌ی انقلابی به‌خود می‌گیرند و در عین حال و در خفا با دشمنان خود روابط اقتصادی و سیاسی برقرار می‌کنند. جلال برای صدق گفته‌های خود، تأیید رادیو مسکو از فرماندوم ششم بهمن را شاهد می‌آورد.

پس از این، جلال هشدار می‌دهد که تازه وقتی بتوانیم خود را از غرب‌زدگی خلاص کنیم و خودمان با مواد اولیه‌ی خودمان ماشین بسازیم، تازه ماشین‌زده خواهیم شد.

آن‌گاه موضوع غرب‌زدگی را هم‌چون یک بیماری طرح می‌کند و به ریشه‌یابی آن می‌پردازد و برای این کار به پیشینه‌ی تاریخی آن توجه می‌کند و ما را به تاریخ ارجاع می‌دهد.

در بررسی تاریخی غرب‌زدگی، هجوم اقوام شمال شرقی و نیز هجوم اسکندر از ولایات شمال غربی فلات ایران و نیز مسلمانان که از صحرای جنوب غربی به ایران هجوم آوردند، اشاره می‌کند. معتقد است که هجوم اسکندر نخستین تظاهر غرب‌زدگی تاریخ مدون ماست؛ زیرا آن‌ها به دنبال تصاحب ثروت اسرارآمیز شاهان ایرانی و دست‌یافتن به گنج‌های هگمتانه و به شوق استخر (شهر مرو دشت امروزی) به این سو آمده بودند؛ پس آن‌ها نخستین استعمارطلبان تاریخ پس از فنیقی‌ها هستند؛ زیرا عقده‌ی شهرسازی داشتند و بعد از ویرانی صور و یا کوبیدن استخر از کناره‌ی رود نیل تا کناره‌ی سند، شهرهای بسیاری هم‌چون اسکندریه را در اردوگاه‌های موقتی خود بنا نهادند.

اما در مورد اسلام نظری دیگر دارد و معتقد است که شمشیر اسلام بیش‌تر در مقابل مسیحیتی قرار گرفت که پیش از آن به جهانگشایی پرداخته بود و این شمشیر اسلام بیش‌تر به‌خاطر مقابله با این‌ها شهرت یافت. جلال معتقد است که اسلام صلح‌جویانه‌ترین شعاری است که یک دین دی دنیا داشته است و نیز می‌گوید که پیش از آن‌که اسلام به مقابله‌ی ما بیاید، این ما بودیم که این دین را به سرزمین مان دعوت کردیم و زمانی که رستم فرخزاد از سنت متحجر زردشتی

دفاع مذبوحانه می‌کرد، اهل شهرهای تیسفون با نان و خرما در کوچه‌ها به پیشواز عرب‌هایی ایستاده بودند که برای غارت کاخ شاهی و فرش بهارستان می‌رفتند و سلمان فارسی را شاهد می‌آورد که سال‌ها پیش از آن‌که یزدگرد به مرو بگریزد، از «جی» اصفهان به مدینه گریخته و به دستگاه اسلام پناه برده و در تکوین اسلام نقشی بارزتر از مغان ستاره‌شناس در تکوین مسیحیت داشته است. جلال از سکوت رضایت‌آمیز کسانی چون میرداماد و مجلسی تنها به خاطر این‌که حکومت صفوی به تبلیغ تشیع می‌کوشیدند و این چنین به خدمت دربار صفوی درآمدند و جعل حدیث کردند، می‌نالد و معتقد است که ریشه‌ی غرب‌زدگی ما در همین جاست و می‌گوید که ما از همان روز، امکان شهادت را رها کردیم و تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت ورزیدیم و دربان گورستان‌ها از آب درآمدیم.

جلال هم چنین بزرگانی چون سعدی و ابن خلدون می‌تازد و می‌گوید:

«... غرض این است که کرم چگونه در خود درخت جا کرده بود که «سعدی» آدمی، درست یک سال پیش از قتل خلیفه‌ی بغداد و در آن بحبوحه‌ی غارت مغول‌ها می‌بود»
 «در آن ساعت که ما را وقت خوش بود»

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود»

و یا ابن خلدون آدمی که سراسر غرب عالم اسلامی را به عنوان قاضی و وزیر و منشی حضور امیران زیر پا داشت و چنان کتابی در فلسفه‌ی تاریخ نوشت، خود چگونه تن به قضا داده بود و در خستگی ناشی از کشمکش‌های داخلی امرای مسلمان اندلس چنان نومید و درمانده بود که با آن خبرسازی‌ها چشم به راه هر نظربوق یک‌دست‌کننده‌ی عالم داشت؛ هرچند که این یک‌دستی در ویرانی باشد.»

آن‌گاه به ورود مستشاران نظامی و بازرگانان و ایلچیان و سیاحان در دوره‌ی صفوی اشاره می‌کند که به توجیه آدم‌کشی‌های شاه‌عباس و یا بی‌عرضگی

سلطان حسین می‌پردازند و گوش مردم ما را عادت به شنیدن به‌به‌گویی‌های فرنگیانی که جلال آن‌ها را تربیت‌کنندگان اصلی امرا و رجال در سیدصدسال اخیر می‌داند و این تشویق‌ها را به افسونی تشبیه می‌کند که در گوش پیرمرد راهدار خسته‌ای می‌خوانند که آرام بخوابد تا دیگران قافله را بزنند.

نقش روحانیت را بعد از انقلاب مشروطه در مقابله با فرنگیان و هجوم غرب چنین بیان می‌کند که:

«روحانیت نیز که آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی بود، از همان زمان مشروطیت، چنان در مقابل هجوم مقدمات ماشین در لاک خود فرو رفت و چنان در دنیای خارج را به‌روی خود بست و چنان پيله‌ای به دور خود تنید که مگر در روز حشر ب‌درد؛ چرا که قدم به اعدام عقب‌نشست.»

و اعدام شیخ فضل‌الله اصفهانی که در دفاع از «مشروع» بالای دار رفت، نشانه‌ی این عقب‌نشینی می‌داند.

آن‌گاه دخالت آمریکا در قضیه‌ی نفت ایران نیز در قضیه‌ی آذربایجان را مطرح می‌کند و متذکر می‌شود که مردم آمادگی دارند که برخورداری از کم‌ترین حد آزادی، قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به‌وجود آورند. اما خاطرنشان می‌کند که آمریکا نیز در عرصه‌ی شطرنج سیاست، مهره‌هایش را به‌گونه‌ای حرکت می‌دهد تا بتواند ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم نفت را تصاحب کند و دنباله‌روی و پیروی ایران در سیاست و اقتصاد از آمریکا را حد اعلای تظاهر غرب‌زدگی در دوره‌ی خود می‌داند.

سپس به تضادها اشاره می‌کند و این تضادها را بدین شکل طبقه‌بندی می‌کند: ۱- کوچ از روستاها به شهرها که نتیجه‌اش پیروی از مد و دک و پُز فرنگی و تن‌دادن به نظام سرمایه‌داری است؛ ۲- عدم تأمین امنیت در شهرها؛ ۳- کمبود محصولات کشاورزی به دلیل مهاجرت روستاییان و نبود قطعات یدکی ماشین‌ها و تراکتورهای وارداتی؛ ۴- ورود ماشین، کارگران صنایع محلی را بیکار می‌کند؛ ۵- آزادی‌دادن به زنان.

پس از تشریح تضادهای موجود به راهکارهای مقابله با غرب زدگی می پردازد و با طرح چند سؤال و پاسخ به آنها این راهکارها را می شمارد. نخستین راهکاری که برای شکستن طلسم غرب زدگی پیشنهاد می کند این است که به جای مصرف صرف ماشین، خودمان ماشین بسازیم.

جلال علم شرق شناسی را هم چون خری در پوست شیر می داند و این که شرق شناسی به طور اعم از نگاه او معنی نمی دهد و می گوید اگر بگوییم که فلان غربی در مسایل شرقی، زبان شناس یا لهجه شناس یا موسیقی شناس و یا مردم شناس و جامعه شناس است، باز حرفی است؛ اما شرق شناس به طور اعم یعنی که فلان غربی به تمام مسایل پنهانی عالم شرق هم عالم است و در نهایت شرق شناسی را انگلی رویده بر ریشه ی استعمار می داند.

او سر بازگیری در روستاها را کاری بیهوده و حتی زیانبار می داند؛ زیرا باعث می شود که در یک سال سیصد هزار بازوی ورزیده را از کار اصلی آنها که کشت و تولید محصول است، بازدارد و آنها را به کار بیهوده ی تعلیم آموزش نظامی وادارد که از محاصره ی آنها بی بعد، به هیچ دردی نخورده است.

سرانجام جلال معتقد است که کمپانی ها در این کشور می توان دم از دموکراسی زد که: ۱- از قدرت های بزرگ محلی و ملیان زمین و بقایای خانها سلب اختیار شود؛ زیرا آنها مزاحم اعمال رأی آزاد مردم هستند؛ ۲- وسایل انتشاراتی و تبلیغاتی تنها در انحصار حکومت های وقت نباشد، بلکه در اختیار مخالفان آنها نیز قرار گیرد؛ ۳- احزاب سیاسی واقعی، قدرت عمل پیدا کنند؛ ۴- از دخالت سازمان امنیت در کارهای کشور به شدت جلوگیری شود.

آنچه در پایان می توان بر تمام حسن های این کتاب افزود، قاطعیت و شهامت نویسنده در دورانی است که سخنانی این چنین گفتن در توان هر کسی نیست. جلال راحت و استوار و قاطعانه حرفش را زد و باعث شد تا بسیاری از سخنگویان آن دوره شهامت یابند و پا در جای پای او بگذارند و این شهامت و تأثیرگذاری او چه در نظر موافقانش و چه مخالفانش غیر قابل انکار است؛ گرچه به زبان چیز دیگری بگویند.

من صبح روزی به دنیا آمدم که خورشید نور نداشت.
بیلیم را برداشتم و به معدن رفتم و شانزده تن زغال نمره ی ۹ بار زدم.
رییس ریزه ام گفت: «ها ماشالا! خوشم آمد.»

تو شانزده تن بار می زنی و به جایش آن چه را می خواهی
این که یک روز پیرتری و تا خرخره در قرض فرورفته تر.
آهای پطرس مقدس! دور روح ما خیط بکش!
که ما روح مان را به انبار کمپانی سپرده ایم.

وقتی می بینید دارم می آیم، بهتر است کنار بروید؛
خیلی ها این کار را نکردند و مردند.
من یک مشتم آهن است، آن یکیش فولاد؛
اگر مشتم راست، بهتان نگیرد، مشتم چپم می گیرد!

بعضی‌ها معتقدند که آدم از خاک خلق شده
 اما مرد فقیر دیوانه‌ای هم هست
 که از عضله و خون درست شده،
 از عضله و خون و پوست و استخوان
 و از مغزی ضعیف و پستی قوی.

تو شانزده تن بار می‌زنی و آن‌چه به جایش داری،
 این‌که یک روز بترتری و تا خرخره در قرض فرو رفته‌تر.
 آهای پطرس مقدس! مرا به مرگ مخوان؛
 ما نمی‌توانیم بیاییم.
 ما روح‌مان را به انبار کمپانی سپرده‌ایم.

شعر از: مرل تره‌ویس Merle Travis

آواز از: ارنی فورد Ernie Ford

به نقل از صفحه‌ی ۳۳ دور - ساخت

«کاپیتول ریکوردز» آمریکا. (با تشکر از

«بتی توکلی» که گفتار صفحه را برایم

بیرون‌نویس کرد.)

طرح نخستین آنچه در این دفتر خواهید دید، گزارشی بود که به «شورای هدف فرهنگ ایران» داده شد؛ در دو مجلس از جلسات متعدد آن شورا؛ چهارشنبه ۱۳۴۰ و چهارشنبه ۲۷ دی ۱۳۴۰. مجموعه‌ی گزارشهای اعضای آن شورا در اسفند ۱۳۴۰ از طرف وزارت فرهنگ منتشر شد؛ اما جای این گزارش البته در آن صفحات نبود که نه لیاقتش را داشت و نه امکانش را. هنوز موقع آن نرسیده است که یکی از دوایر وزارت فرهنگ بتواند چنین گزارشی را رسماً منتشر کند؛ گرچه موقع آن رسیده بود که اعضای محترم آن شورا تحمل شنیدنش را بیاورند.

ناچار این گزارش منتشر نشده ماند و نسخه‌های ماشین‌شده‌ی آن به دست این دوست و آن بزرگوار رسید که خواندند و زیروروهاش کردند و به پیراستنش یادآوریها نمودند؛ از جمله‌ی این سروران، یکی دکتر محمود هومن بود که سخت تشویق‌م‌کرد به دیدن اثری از آثار «ارنست یونگر» آلمانی، به نام عبور از خط که مبحثی است در نیهیلیسم؛ چرا که به قول او، ما هر دو تا حدودی یک مطلب را دیده بودیم؛ اما به دو چشم و یک مطلب را گفته بودیم؛ اما به دو زبان و من که زبان آلمانی نمی‌دانستم، دست به دامان خود او شدم و سه ماه تمام، هفته‌ای دست‌کم دو روز و روزی دست‌کم سه ساعت، از محضرش فیضها بردم و تلمذها کردم و

چنین شد که عبور از خط، به تقریر او و تحریر من ترجمه شد. در همین گیر و دار بود که «کتاب ماه» کیهان راه افتاد؛ اوایل ۱۳۴۱. حاوی فصل اول عبور از خط و ثلث اول غرب‌زدگی. همین ثلث اول، «کتاب ماه» را به توقیف افکند و عاقبت کارش به آنجا کشید که هسته‌ی غرب‌زدگی را بیندازد و «کیهان ماه» بشود؛ که آن هم یک شماره بیشتر دوام نکرد. اما متن غرب‌زدگی را من در مهر ۱۳۴۱ در هزار نسخه منتشر کردم؛ به استقلال و اینک این همان متن است با افزایشها و کاهشهایی و با تجدیدنظری در احکام و قضاوتها.

همینجا بیاورم که من این تعبیر غرب‌زدگی را از افادات شفاهی سرور دیگرم حضرت احمد فرید گرفته‌ام که یکی از شرکت‌کنندگان در آن «شورای هفت فرهنگ» بود. اگر در آن مجالس داد و ستدی هم شد، یکی میان من و او بود که خود به همین عنوان، حرف و سخنهاى دیگری دارد و بسیار هم شنیدنی و شناسا بودم که جسارت این قلم، او را سر حرف بیاورد.

اکنون این متن چاپ دوم چیزی شده است. اندکی مفصل‌تر از اولی که یک‌بار در اواخر ۱۳۴۲ نوشتمش برای چاپ دومی در نسخ فراوان و به قطع جیبی؛ که آن هم زیر چاپ توقیف شد و ناشرش - بنگاه جاوید - ورشکست، که روی من از این بابت سیاه است. اما مگر از پای می‌شود نشست؟ این بود که بار دیگر در فروردین ۱۳۴۳ آن را از نو نوشتم و فرستادم فرنگ به قصد اینکه به‌دست جوانان دانشجوی مقیم آن دیار چاپ و منتشر بشود؛ که نشد و مال بد بیخ ریش صاحبش برگشت که می‌بینید؛ با همه‌ی آرایش و پیرایشی که دیده. می‌بخشید که حوصله‌ی از نو نوشتنش نیست که اگر چنین می‌کردم، اکنون کار دیگری پیش رویتان بود.

اما در این مدت، چندبار در تهران و یکبار در کالیفرنیا چاپ عکسی

همان متن اول مخفیانه و بی صلاحدید مرحوم نویسنده منتشر شد و چه پولهای گزافی که بندگان خدا به خرید آن هدر کردند. سر سانسور سلامت باد که حق نشر اثری را از صاحبش می گیرد و عملاً به دیگران می دهد که دلی دارند و بازار بایند و فقط از سفره ی گسترده بوی مشک می شنوند. به این ترتیب بود که بر سر این اباطیل، بیشتر هو زدند تا حرفی و بیشتر اسمی سرزبانی افتاد تا که حقی بر کرسی بنشیند. اما تک و توکی از متقدان که از نوشته هاشان پنדהا گرفتم و نکته های درست نقدهاشان را رعایت کردم چنان دیر از خواب بیدار شدند که به بیداری این دفتر باورم شد. باورم شد که این صفحات مشوش، برخلاف انتظار نویسنده اش، لیاقت این را داشت که هنوز پس از شش هفت سال قابل بحث باشد. من خود گمان می کردم که تنها بحثی از مسأله ی روزی است و دستِ بالا، یکی دو سال بعد مرده؛ اما می بینید که درد همچنان در جوارح هست و بیماری، دایره ی سرایت خود را روز بروز می افزاید. این است که با همه ی حکمها و قضاوتها و برداشتهای سنجیده ای که دارد، باز به انتشارش رضا دادم و می بخشید اگر پس از گذر از این همه صافی، هنوز هم قلم، گستاخ است و همچنان امیدوارم که حفظ کنیدش از دستبرد الخناسان روزگار که اعوان شیاطین اند.